

«تاجر شیرازی» یا «شاعر شیرازی»؟

جويا جهانبخش

در کتاب رُذْدَةُ التَّوَارِيخِ صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی حسینی که نخستین بار تحت عنوان أخبار الدولة السلجوقية به چاپ رسیده است و از نفايس مؤلفات قدماست، آنجا که ماجرای کارزار سلطان آلب ارسلان و رومیان و اسیری قیصر روم به دست سلجوقیان گزارش گردیده است، نویسنده در ضمن تفصیلی که آورده، نوشته است:

«سمعت من خواجا امام مشرف الشیرازی التاجر علی شاطی جیحون مقابل دَرغان و نحن منحرون إلى خوارزم قال سمعت من مشائخی أنه لما تقاتل عسکر السلطان الب ارسلان و عساکر الروم سیر ملک الروم رسولاً إلى السلطان و قال له اتنی قد أتیتک و معی من العساکر ما لا قبل لک به ... [إلخ]»

(أخبار الدولة السلجوقية / [رُذْدَةُ التَّوَارِيخِ]، الصدر الكبير العالم صدرالدین ابوالحسن علی بن السید الإمام الشهدید أبی الفوارس ناصر بن علی الحسینی، إعتنی بتصحيحه: مُحَمَّد إقبال، لاهور: نَشْرِيَات كَلِيَّة فنجان، ۱۹۳۳ م، ص ۵۱ و ۵۲).

این «خواجا امام مشرف الشیرازی التاجر» که نویسنده او را برگرانه جیحون دیده بوده است و از وی نقل خبر کرده، کیست؟ ... جمیع اوصاف «خواجا امام» / «خواجه امام» و «تاجر» در حقیقی و شایان درنگ است؛ به ویژه که می دانیم لقب «خواجه امام» و «امام خواجه»، در متون قدیم ما،

۱. چنین است در مآخذ چاپی؛ و بر نکته سنجان أهل فضل نیک روشن است که «مشایخ» را، به جای یاء، به همزه نباید نوشت؛ بل به تعبیر گویا و دلچسب بعضی ادب دانان تازی گوی: «همز مشایخ روا نیست! از برای دانش آموزانی چون خود، آزاره روشنداشت، عرض می کنم که: واژه «همز»، هم به معنای همزه آوردن است در کلمه، و هم به معنای عیب کردن و اشاره کردن به چشم. پس آن شیرین بیان نکته دان که گفت: «همز مشایخ روا نیست»، بدین تعبیر دو معنی را در خاطر هوشمندان برمی انگیزد:

یکی، آن که لفظ «مشایخ» را نباید همزه داد و «مشائخ» نوشتن به جای «مشایخ» نازواست. دوم، آن که از مشایخ، یعنی: آزیبران و بزرگان و استادان، عیب جویی، و در حقیق ایشان، عیب گویی، نباید کرد.

أَعْلَبَ به مَعْنَاي «پیشوای بُرُزگ» (فَرهَنْگِ لُغات و تَرْکیبات و تَعْبیراتِ دیوانِ ناصِرِ خُشرو، به اِهْتِمَام: دکتر مَهْدی مَحَقِّق - و - کُنبری بُسْتانِ شیرین، با زُبینی و اِصْلَاح: دکتر مَهْدی نوریان، ج ۲، چ: ۱، تَهْران: مَوْسَسَهٗ مُطالعاتِ اِسْلامی دَانِشْگاهِ تَهْران - دَانِشْگاهِ مِکْ گیل، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۲۲۸) یا قَرِیبِ بَدان و اَز تَرایِ شَخْصِیَّتِ های بُرُزگِ عِلْمی و مَدْهَبی اَز اَهْلِ مَدْرَسَه و خانقاه به کار رَفْتَه است (نیز نَکَر: دیوانِ عَزَلِیَّاتِ مَوْلانا شَمْسِ الدِّینِ مُحَمَّدِ حَافِظِ شِیرازی، به کوشش: دکتر اَسْتِید [خَلیلِ حَطِیبِ رَهَبَر، چ: ۳۷، تَهْران: اِنْتِشاراتِ صَفی عَلِیْشاه، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۷۹])؛ چنان که حَافِظِ هَم از «اِمَامِ خواجه که بودش سَرِ نَمَازِ دَرِاز...»^۲ و «... اِمَامِ خواجه^۳ که سَجاده می کشید به دوش» یاد کرده است.

۲. بَعْضِ مُعاصِرانِ ما، در این بَیْتِ حَافِظ - که اَلْبَتَّهٗ دَر بَعْضِ نُسخِ دیوانِ او، اَز بِن، نیست - «اِمَامِ خواجه» (به اِضافَه) خوانده اند (نَکَر: دَرَسِ حَافِظ، دکتر مُحَمَّدِ اِسْتِغْلَامی، چ: ۲، تَهْران: اِنْتِشاراتِ سُحْن، ۱۳۸۳ ه.ش.، ۱/ ۳۹۱)؛ و این خوانش، دَر شِعرِ فارسی سابقه دارد (سُحْن: اِلَهی نامه، عَطَّان، مُقَدِّمَه لَو اِ تَصْحِیح و تَعْلِیقات: دکتر مُحَمَّدِ رِضا شَفِیعی گَدگنی، چ: ۵ / و اِبرایشِ دُوْم، تَهْران: اِنْتِشاراتِ سُحْن، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۲۴۳، ب ۲۹۶۶). و اَنگَهی، بَعْضی، اَز «اِمَام» آن «اِمَامِ خواجه» نیز به مَعْنای اِمَامِ جَماعت و اِمَامِ جُمعَه و اِمَامِ شَهْر مُنْتَقِل شده اند (نمونه را، نَکَر: دَرَسِ حَافِظ، دکتر مُحَمَّدِ اِسْتِغْلَامی، چ: ۲، تَهْران: اِنْتِشاراتِ سُحْن، ۱۳۸۳ ه.ش.، ۱/ ۳۹۱)؛ حال آن که هَر چُنْد مُمْکِن است «اِمَامِ خواجه» ی مَنظُور حَافِظ، اِمَامِ جُمعَه و اِمَامِ شَهْر یا لَاقِل اِمَامِ جَماعت بوده باشد، گویا هَمَّهٗ «اِمَامِ خواجه» ها و «خواجه اِمَام» های مَذکور دَر مَتونِ قَدِیم، لَزومًا اِمَامِ جَماعت یا اِمَامِ جُمعَه یا اِمَامِ شَهْر نَبوده اند.

شاید دَر نَگِ اَنگِیز تَر از این ها، بَیانِ یکی اَز بُرُزگ تَرینِ حَافِظِ شِناسانِ عَصْرِ ماست که قَرَموده: «خواجه لَقَبی اِحْتِرام آمیز تَرایِ صاحبانِ مقاماتِ دولتی بوده است و تقریبًا مُعادِلِ "اَقا" و "جَناب" دَر زَبانِ جاری امروز، دَر تَعْبِیرِ "اِمَامِ خواجه" یک نوع طَنز و اِسْتِهْزَا نَهْفَنه است.»

(دیوانِ حَافِظ، خواجه شَمْسِ الدِّینِ مُحَمَّدِ حَافِظ [شیرازی]، به تَصْحِیح و تَوْضِیح: پَرویز نا تِل خانلری، ج ۲، چ: ۲، تَهْران: شَرکَتِ سِهامیِ اِنْتِشاراتِ خَوازِمی، ۱۳۷۵ ه.ش.، ص ۱۱۵۶).

می نویسم:

این قَرَمایش، سَزایِ دَر نَگِ و با زانَدِیشی است.

«خواجه اِمَام» را که اَز هَمانِ دو لَفْظِ «خواجه» و «اِمَام» تَشْکُلِ یافته و ریختِ دِیگَر هَمانِ «اِمَامِ خواجه» است، اَمثالِ اَمیر مِعْرَی و سوزنی سَمَر قندی (دَر سُروده های غَیْره زلی اش) و عَبدِ اَلجَلِیلِ قَزوینی رازی دَر کتابِ نَقْض و نِظامی عَرُوضی سَمَر قندی دَر مَجْمَعِ التَّوَادِر (/ چهار مقاله) و شیخِ اَحْمَدِ جامِ دَر رَوْضَهٗ اَلْمَذْنبِینِ و مُحَمَّدِ مَنوَّرِ دَر اَسْرارِ التَّوْحِیدِ و نَجمِ دایه دَر مِرصادِ اَلعِبادِ و عَوفی دَر جَوامِعِ اَلحِکایاتِ خَویش و فَضْلِ اَللهِ بِنِ عُنْمانِ بِنِ مُحَمَّدِ اِسْفَرزایِ دَر شَرَحی که بَر اَخْبار و اَبْیاتِ و اَمثالِ عَرَبیِ کَلِیلَه نَوشته و هَمچُنِینِ مُتَرَجِمِ دِیرینه روز رسالهٗ قُشَیریهٗ و مَحَرِّرِ تاریخِ بَخْرایِ فارسیِ قَدِیم، و دِیگَرانِ اَز قُدَمایِ ما، به کَرات و مَنزات دَر جائِ هائی به کار برده اند که صَبغَهٗ طَنز و اِسْتِهْزَا نَدارد.

البَتَّهٗ تَعبید نیست حَافِظ، با شِگَردهای ویژهٗ خود، اِرادهٗ طَنز ازانه ای اَز «اِمَامِ خواجه» کرده باشد؛ لیک دِیگَرانِ هَمینِ دو لَفْظِ «خواجه» و «اِمَام» را دَر کِنارِ هَم بارها بی هیچ رو بگرد طَنز ازانه و رِیشْخند آمیزی به کار برده اند و پِیْداست چنان طَنز و اِسْتِهْزَائی که کُفته شده، اَز نِهادِ این هَم نِشِینِ شایعِ بَر تَمی خاسته است.

«خواجه اِمَام» هم که بارها دَر باره ای اَز کِتابِ های تاریخی و تَراجِمی و اَدبِی تازی چو نانِ نَوشته های دَهَبی و صَفَدی و ابنِ کَثِیر و ابنِ حَجَر عَسَقَلانی و نُویری آمده است، بوی طَنز و اِسْتِهْزَا نمی دهد.

۳. دَر بَعْضِ نُسخ: اِمَامِ شَهْر.

دَر کِتَابِخَانَةُ فَرَهَنْگِیَسْتَانِ زَبَانِ وَ اَدَبِ فَارَسِی دَر تِهْرَان، اَنْ جَا کِه مَجْمُوعَةُ اِی اَز کِتَابِ هَا ی کُتُبْخَانَةُ شَخْصِی اَسْتَادِ عَلَامَةُ اَجَل، جَلال الدّین هُمائی اِصْفَهانی - طَیِّبُ اللّهِ تَرَاهِ وَ جَعَلَ فِرْدَوْسَ الْجَنَّةِ مُسْتَقَرَّةً وَ مَأْوَاهُ - نِگَاهِ دَارِی مِی گَرْدَد، دَر ضَمْنِ مَجْمُوعِهِ، نُسخه ای چاپی اَز هَمَان کِتَابِ اَخْبَارِ الدَّوْلَةِ السَّلْجُوقِیَّةِ مَحْفُوظ است که اَسْتَادِ اَنُوشَه یاد هُمائی به شیوه شِناختَهُ دِلْپَیْرِ خَویْشِ حَواشِی وَ تَعَالِیقِی بَر اَن اَفزُودَه اند.

اَسْتَادِ هُمائی، دَر سُمارِ اَن حَواشِی وَ تَعَالِیقِ، دَر یاد داشتی که راجع به «ص ۵۱» اَز مَتَن به کِتَابِ اِلْحَاقِ فَرموده اند، نَحْسَتِ بَخْشِ اَعَاذِیْنِ هَمَانِ فِقْرَهُ مَتَنِ مَرْبُورِ را که نَقْلِ گَرْدِیم اُورده وَ سِپَسِ دَر دُنْباله مَرقوم داشته اند:

«ممکن است حدس بزنند که مراد سعدی شیرازی باشد که او را خواجه امام گفته و شاید کلمه «التاجر» تحریف «الشاعر» باشد؟

اگر این احتمال درست درآید قسمتی مهم از زندگانی سعدی معلوم می شود؛
والله العالم (جلال هُمائی).

توضیحاً مؤلف این کتاب تا حوادث اُوایل قرن ۷ هجری را که زمان سلطان جلال الدّین مینکبرنی است متعرض شده است: ص ۱۹۷.

می نویسم:

اِنچه اَسْتَادِ هُمائی مَجَالِ طَرَحِ داده اند، حَدْسِ مُهْمِ اَسْتَادانه ای است. شاید «قِسْمَتِی مُهْمِ از زندگانی سعدی» را بَر ما روشن نَدازد، لیک اگر بتوان این حدس اَن دَانِشِی مَرْدِ تَبِیْرِ فُهْمِ فَرزَانِ را قُوْتِ داد، خَبَرِ مَذکور هَم، چُونان هَر خَبَرِ تَارِیخِی دِیگَر که راجع باشد به سَعْدِی، اَز بَرایِ ما اَلْبَتَّه عَزِیز وَ مُعْتَنَم خواهد بود و لا اَقْلَ رُوشَنگَرگُوشه ای اَز تَارِیخِ حَیَاَتِ شَیخِ شِیراز... اَفزُون بَر اِیْنِ هَا، گُواهِی تَوَجُّه بَرانگیز خواهد بود بَر نَفْسِ تَوَجُّه وَ اِهْتِمَامِ سَعْدِی به جَزئیاتِ رُحْدادِ هَا ی مُهْمِ سِیاسِی وَ تَارِیخِی که شَواهِدِ دِیگَرِی نِیز دَر اَثارِ و اَقوالِ او دازد (و اِیْنِ هَمه، سَعْدِی ما را مُمْتازِ مِی گَرْداند اَز اَن خانقاهِ یَشِینانِ عَزَلتْ گُزِیْنِی که اگَر جِهان را آب مِی بُرد اِیْشان را خَواب مِی بُرد؛ وَ مِی بَرَد!).

*

اَز تَارِیخِ پِژوهِ مَتَتَبِعِ اَرجمند، اَسْتَادِ عَلِی بَهْرامیان، سِپاشِ هَا دازم که تَصویرِ یاد داشتِ عَلَامه هُمائی را اَز بَرایِ اِیْنِ دِل داده سَعْدِی وَ شِیْفَتَهُ هُمائی فِرستادند وَ اَز راهِ مِهْر، تَوَجُّه مَرابِدانِ جَلْبِ گَرْدند. اگَر دَر نَشْرِ اِیْنِ فائِدَتِ فَضْلی باشد، نَحْسَتِ راجع خواهد بود به جَنابِ اَسْتَادِ بَهْرامیان. رَزَقَهُ اللّهُ ما یَتَمَنّاهُ فی اُمُورِ دِیْنِهِ وَ دُنْیاهِ!

نوشیدنی شدید اللحن!

جویا جهانبخش

یکی از معاصران ما که در بازنویسِ خاطراتِ بی‌واسطه و باواسطه خود از اهل فرهنگ و ادب و هنر و سیاست قلم‌گردانی‌ها کرده است، در یادکرد بیگاه آدینه‌ای در تاپستان ۱۳۴۵ ه.ش. که در آن، سری به کافه نادری زده است تا قهوه‌ای بنوشد و شاید دوست یا آشنائی را نیز در آن عروپِ دلگیر ببیند، نوشته است:

«داشتم خودم را با نوشیدن قهوه سرگرم می‌کردم که از بختِ بلند دیدم فروغ فرخ‌زاد از در درآمد. فروغ وقتی وارد شد، نگاهی به اطراف انداخت تا شاید آشنایی پیدا کند. من تا او را دیدم از جا بلند شدم. آمد نشست. خسته و آفسرده به نظر می‌رسید. پرسیدم چه میل دارد. گفت آنچه میل دارد ظاهراً در این ساعت در اینجا فراهم نیست. گفتم مثل من فعلاً با چای و قهوه‌ای بسازد تا به زودی در مشرف به باغ باز شود و بتوان از نوشیدنیهای شدید اللحن تر از چای و قهوه هم برخوردار شد. قبول کرد...»

(یادها و دیدارها، ایرج پارسی‌نژاد، ج: ۱، تهران: فرهنگ نشر نو - با همکاری: نشر آسیم، ۱۴۰۰ ه.ش.، ص ۸۵).

الباقی حکایت و تفصیل این که درهای خیاط کافه نادری هم باز شد و جماعتی در ملازمت شاعره بدان جارفتند و شاعره «زیاد می‌نوشید»، و سپس ماجرای آن «کافه لاتی» مردانه که پس از نیمه شب شاعره مشت جماعت را بدان رهنمون شد و خود و دیگران را تا دمدمه‌های سحر در آن مشغول داشت و پس از آن هم با آن که دیگر بروی پایش بند نبود راهی «شکوفه نو» شد و در تالار رقص آن جا با هریک از هم‌راهانش رقصید و وقتی هم که سپیده زده بود باز به همراهان محمور خواب‌آلوده از یاد آمده پیش‌نهاد می‌کرد از برای نوشیدن قهوه به خانه او بروند (نگر: همان، صص ۸۵-۸۷)، عجالتاً مورد بحث راقم نیست؛ هر چند بی‌گمان به کار آن گسان می‌آید که حقیقت احوال فروغ فرخ‌زاد را شناختن می‌خواهند و طالبِ وقوف بر کار و بار زنی بی‌مبالات اند که در عالم

مَسْتَمِي مِي كُفْت: «مَنْ هَمَّ كَه خَيْلِي زَنْ نَيْسَتَم!» (همان، ص ۸۶) و «گویا بازندگی شَبَانَةُ تَهْرَان» نیز «بیشتر از همه» آن آقایان هَمَقَدَمَش «آشنا بود» (همان، ص ۸۷)!

بُكَدَرِيم... آنچه مَطْمَحِ نَظَرِ اَيْنِ طَالِبِ عِلْمِ است، اُسْلُوبِ تَعْبِيرِ رَاوِي است که از قِضَا دَر سَخْنِ سُنْجِي هَم دَسْتِي و مَوْلَفَاتِي چُنْد دَارَد؛ آن جا که می نویسد:

«... تا به زودی دَر مَشْرِفِ به باغ باز شُود و بتوان از نوشیدنیهای شَدِيدِ اللَّحْنِ تَر از چای و قَهوه هَم بَر خوردار شُد...».

لا بُد پیداست مقصودشان از «نوشیدنیهای شَدِيدِ اللَّحْنِ تَر» چیست؛ اَمَّا خُودِ اَيْنِ تَعْبِيرِ، چگونه تعبیری است؟ و چرا بایدش به کار بُرد؟

زَبَانِ ما، پُر است از «شَرَاب» و «مَشْرُوب» و «باده» و «مِئ» و «مُل» و «خَمَر» و «رَحِيق» و «بِگَمَاز» و «صَهْبَا» و «نَبِيد» و چه و چه ها، و حَتَّى عِنْدَ اللُّزُومِ: «آبِ شَنگُولِي» و «رَهْمَارِي» و «أَمُّ الْخَبَائِثِ» و... که جُمْلگی دَر هَمِين زَمِينه، دَلَالَتِ هَايِ عَامِ یا خاص دارند، و دَر بَافْتِ هَايِ بَلَاغِي گوناگون به کار گرفته می شُوند... گاه نیز این شَرَابِ زُورْ آوَرِي شُود و مَثَلًا شَرَابِ مَرْدِ افگن می گردد. خود شَرَابِ را به تُندی و تیزی و قُوَّتِ و زُورْ آوَرِي و مَانندِ اَيْنِ هَا موصوف می توان ساخت؛ گما این که اِنگِلِيسِي زَبَانِ هَا هَم مَثَلًا تَعْبِيرِ hard drink را دارند که البتّه به مَعْنَايِ «مَشْرُوبِ قَوِي» است. ... باری، شَرَابِ، لَحْنَشِ كُجا بود؟ تا شَدِيدَتِ لَحْنَشِ باشَد!... تَعَابِيرِي چون «شَدِيدُ اللَّحْنِ» و «شَدِيدُ اللَّهْجِه» را فارسی زَبَانِ، به طُورِ مَعْمُولِ، از بَرایِ چيزهايِ ديگر به کار می بَرند.

راوی، نِشَانَةُ خَاصِي به کار بُرده است تا دَر بایم دَر اَيْنِ مَقَامِ قَصْدِ مِزَاحِ و طَنَازِي دَارَد؛ لیک اگر قَرَضِ گُنیم چُنين قَصْدِي نيز دَر مِیَانِ بُوْدِه باشَد و راوی خواسته تا شوخ طبعانه قَالِبِ عَادَاتِ زَبَانِي را بَر شِکَنَد و با اِسْتِخْدَامِ تَعْبِيرِ «نوشیدنی شَدِيدِ اللَّحْنِ» به نوعی «خوشمزگی» کند، یا از هَر بَابِ ديگر به مَجَازِ شَدِيدَتِ لَحْنِ را به نوشیدنی مَنسُوبِ دَارَد، گویا جَهْدِي بی توفیق کرده است و حَاصِلِ اَن سَخْنِي بَارِدِ از کار بَرآمده... خُلاصه، به قولِ طَلَبَةُ عُلُومِ قَدِيمه: مَا قَصِدَ لَمْ يَفْعَ و مَا وَقَعَ لَمْ يَفْصَدِ.

مَنْ بُوْدَه وَ قَتْنِي اَن تَعْبِيرِ «نوشیدنی شَدِيدِ اللَّحْنِ» را خواندم، نمونه ای را از نَثَرِ شُشْتِه رُفْتِه و رَسَايِ اُسْتادِ اَنوشه ياد مَجْتَبِي مِپُئوي (ف: ۱۳۵۵ هـ. ش.) قَرَأ ياد آوَرْدَم که دَر اَن قَرِيبِ به هَمِين مَعْنِي و مَضْمُونِ مَورِدِ كُفْتِ و گوئی را بی هیچ گِرِفتِ و گِیرو تَكَلُّفِ، بَلْ به شيريني و زَوَانِي، بَيان کرده است. اُسْتادِ مِپُئوي - که خُدايش جامه بَخُشايِشِ اَن جَهَانِي دَر پِوشاناد! - دَر بَارِ كُفْتِ خَاطِرَاتِ عَهْدِ شَبَابِ و اَيَّامِ مِصَاحَبَتِ و مَناذَمَتِ خويش با صَادِقِ هِدَايَتِ و ديگر يارانِ قَدِيمِشِ دَر گُروهِ مَسْتَمِي به «رَبْعَه»، نِوِشْتِه است:

«... اِجْتِمَاعِ ما غَالِبًا دَر قَهوه خانه و رِستورانِ اِتِّفَاقِ مِي اِفْتاد و اِگر اَيْنِ را از مَقُولَةُ تَجاَهَرِ به فِسَقِ

نشمارید گاهی مشروبهای قوی تر از آب هم بی پرده پوشی می نوشیدیم و گفته های تند و انتقادهای سخت هم از ما شنیده می شد و بسیار اتفاق می افتاد که بدین جهت عرضه ملامت و اظهار نفرت دیگران هم می شدیم. ...»

(نقد حال، مجتبی میهنوی، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه. ش.، ص ۴۵۷؛ تأکید از ماست).

آنذکی بیش از محل حاجت و استشهد را از نثر استاد نقل کردم. ... باکی نیست. ... فارسی صحیح فصیح سلیس و پدر و مادر دار را باید از امثال میهنوی فرا گرفت که در انشای فارسی، هم از موهبت خدادادی برخوردار بودند، و هم با مجاهدت علمی و تتبع در آهنگ، ذوق سلیم خویش را تربیت کرده و آداب و اصول سخن راندن مردمان فرهیخته گشاده زبان را درآموخته بودند.

«سُخَن»، «میهنوی وار» نیکو بُود «سُخَن» های «ما»، «میهنوی وار» نیست!

